



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم الى يوم الدين

اعتبار روایات اعتقادی

بحث ما در رابطه با مسئله اعتقاد بر اساس خبر واحد است و اینکه آیا دلیل اعتبار خبر واحد شامل موارد اعتقادی هم می شود یا نه؟ بحث را از اینجا شروع می کنیم که مرحوم آقای خویی بحث لزوم و جواز اعتقاد بر اساس خبر واحد را مبتنی بر یک بحث اصولی قرار داده اند؛ که مبنا و مفهوم حجیتی که مستفاد از ادله است؛ آیا حجیت به معنای منجزیت و معذرتی است که مرحوم آخوند قائل هستند؟ یا اینکه حجیت به معنای اعتبار علمیت و جعل علمیت است؟

اگر حجیت را فقط به معنای جعل معذرت و منجزیت بدانیم، و مفاد دلیل اعتبار غیر علم (از جمله خبر) جعل منجزیت و معذرت باشد، شامل بحث اعتقاد نمی شود و اقتضای اعتقاد بر اساس ظهورات، حتی ظهورات اخبار متواتر و ظهورات قرآنی، را ندارد. ایشان فرموده اند: اگر قائل شدیم به اینکه مفاد دلیل اعتبار و حجیت غیر علم (از جمله ظهورات اخبار) عبارت است از جعل علمیت، لسان جعل علمیت شامل مسائل اعتقادی هم می شود. روایات مربوط به احکام، اینگونه خواهد بود که مثلاً با خبر دالّ بر وجوب، معامله وجوب واقعی بکنید و با خبر دالّ بر حرمت، معامله حرمت واقعی بکنید که به دنبال آن تنجیز و تعذیر هم مترتب می شود چون یکی از آثار معامله کردن علم با خبر و ظن، تنجیز و تعذیر است.

اما تفاوت در اینجا اینجا ظاهر می شود که اگر مفاد دلیل حجیت، تنها تنجیز و تعذیر باشد، شامل موارد اعتقادی نمی شود چون در موارد اعتقادی، اثر بر واقع مترتب نشده، که با تعبد به آن به تنجیز و تعذیر برسیم بلکه اثر، بر علم مترتب شده است. و اگر بناست دلیل اعتبار خبر، اثبات علم بودن خبر نکند و به حکومت، غیر علم را نازل منزله علم قرار ندهد، بلکه صرفاً بگوید حجت است، این نسبت به آثار مترتب بر واقع، اقتضای تنزیل را دارد. اگر حرمت واقعی ای بود آن حرمت چه اثری داشت؟ آنجایی که علم به آن حرمت پیدا شود، در آنجا حرمت و وجوب، تنجز پیدا می کنند. دلیل خبر، اثر تنجیز در مورد علم را به خبر هم تسری می دهد، این اقتضا این اقتضا را دارد که فقط آن اثر بار شود و آثاری که مترتب بر علم به قضیه است (به تعبیری دیگر آن آثاری که مترتب بر قطع موضوعی است ولو طریقی، تا چه رسد به قطع موضوعی صفتی). دلیل حجیتی که مفاد آن صرف منجزیت و معذرت است، ترتیب آن آثار نیست.

بخلاف مبنایی که خود مرحوم آقای خویی وفاقاً للنائینی دارند یعنی معنای حجیت جعل علمیت است و به لسان حکومت و جعل علمیت می خواهد آثار مترتب شود که از جمله آن آثار، تنجیز و تعذیر است. دلیل حجیت با حکومت و تنزیل و تعبد، می گوید شما عالم به محتوای خبر هستید. اگر شما در مورد رجعت برخی از معصومین ع علم داشتید آنجا اعتقاد، جا داشت. وقتی که دلیل اعتبار خبر، شما را عالم اعتبار می کند می گوید آن اثری که بر فرض علم بود، بر تقدیر جایگزین علم هم آن اثر را بار کنید. شما را عالم اعتبار کرده است. وجوب اعتقاد، اثر علم بود علاوه بر تنجز در مواردی که متناسب با آن اثر است. دلیل حجیت و اعتبار، اگر مفاد آن اعتبار علمیت و تنزیل شخص نازل منزله عالم باشد، اقتضا می کند اثر علم هم بار شود.



بر همین اساس مرحوم آقای خویی فرموده اند مبنای اعتبار خبر در مسائل اعتقادی (اعتقاد به مفاد خبر) مبتنی بر این است که مفاد دلیل حجیت خبر، آیا فقط منجزیت و معذرت است یا جعل علمیت است که نتیجه جعل علمیت این است که علاوه بر تعذیر و تنجیز، آثار دیگری هم مانند لزوم و جواز اعتقاد باید مترتب شود.

مرحوم آقای خویی در «مصباح» در ذیل کلام مرحوم آخوند در دلیل انسداد آنجایی می فرماید «بقی الکلام فی امرین» و متعرض امر اول می شوند. اصل این مطلب در کلام مرحوم شیخ هم آمده است هم در رسائل و هم در مطارح، مرحوم آخوند هم به تبع ایشان، متعرض مسئله شده است و مرحوم آقای خویی و مرحوم آقای تبریزی هم متعرض این بحث شده اند. از آنجایی که مبنای مرحوم آقای خویی جعل علمیت است، فعلا بحث ایشان در اخبار است و مانعی از اعتقاد به مضامین اخبار اعتقادی نیست.

کلام این است که شارع می تواند بگوید در مسائل اعتقادی، طبق ظن عمل کنید و معتقد باشید اما بحث این است که بالخصوص چنین جعلی نداریم. ما هستیم و اموری اعتقادی که بر فرض علم به آنها، اعتقاد به آنها واجب است، کلام این است که اطلاعات دلیل اعتبار غیر علم (مثل خبر) این را اقتضا می کند یا نه؟ اما اگر بالخصوص در یک موردی بگوید شما طبق خبر و یا غیر خبر (مثل ظواهر)، معتقد باشید این محذوری ندارد. بحث ما اثباتی است و اینکه اگر ما باشیم و اطلاعات حجیت امارات، آیا اقتضای اعتقاد در این مجالات را دارد یا نه؟

و لذا مرحوم آقای خویی طبق مبنای خودشان قضیه را حل کرده اند. اما باید توجه داشت که صرف خبر دالّ بر امری که اعتقاد در آن میسر است و با مسائل اعتقادی مناسبت دارد، صرف این، برای وجوب اعتقاد کافی نیست؛ چون آنچه که خبر، دالّ بر آن است از علم و یقین که بالاتر نیست. اگر فرض کنید در یک موردی به جای خبر واحد خبر متواتر قطعی باشد، بنا نیست که هر چیزی که به آن یقین و جزم و قطع وجود دارد اعتقاد در آن مسئله هم واجب باشد. اعتقاد غیر از علم است.

تعبیر مرحوم آقای خویی از اعتقاد، تبانی است. این تعبیر درست نیست منظور تَبَتّی (بنا گذاشتن) قلبی بر امری از امور است. و لذا بین تبنی و اعتقاد به یک امر، و بین علم به آن، نسبت عموم و خصوص من وجه است. ممکن است شخصی عالم باشد ولی معتقد نباشد و کافر باشد مثل ابلیس، ابلیس نسبت به حقیقت، یقین داشت اما کافر بود. ممکن است شخصی یقین نداشته باشد ولی معتقد باشد مثل بت پرست که یقین ندارند «قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ»^۱ در حالی که این ظن و گمانی بیش نبود ولی در عین حال دین و عقیده آنها بت پرستی بود.

اعتقاد، بنای قلبی، تسلیم و پذیرش قلبی است در مقابل «وَجَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ»^۲. ممکن است بداند ولی تسلیم قلبی و تبنی اعتقادی بر آن امر نداشته باشد.

تسلیم، به معنای تسلیم عملی نیست و لازم نیست سجده کند. تسلیم به یک امر، زائد بر علم به آن شیء است. ایمان همان اعتقاد و بنای قلبی است و این غیر از تصدیق است. جزم همان یقین است و چیز دیگری نیست. علم به حمل

۱. انبیا: ۵۳.

۲. نمل: ۱۴.



شایع یعنی شخص، احتمال خلاف این امر را نمی دهد کلام این است که بعد از آنی که علم به یک شیء پیدا شد، آیا پذیرش قلبی آن هم لازم است؟

تصدیق، غیر از اعتقاد است در اعتقاد، غیر از علم، نیاز به بنای قلبی داریم و آلا باید ابلیس مسلمان باشد چون هم علم به حقانیت خداوند دارد و هم علم به نبوت انبیا دارد و عالم به تمام حقائق است ولی در عین حال کافر است چون تسلیم قلبی ندارد. و حتی تسلیم هم جزء ایمان و اسلام نیست. بله از لوازم و طائف است ولی ممکن است شخصی نماز نخواند ولی مسلمان است لذا اعتقاد یک مقوله خارج از علم است.

کلام این است که اعتقاد، منوط به علم نیست و در مورد ظن هم اعتقاد ممکن است مثلاً در مثل اخبار و ظواهر، اعتقاد ممکن است. گفته نشود که اگر خبر، علم آور نبود اعتقاد به آن معقول نیست. امکان اعتقاد، اعم از علم است و در موارد غیر علم هم ممکن است

اما در یک سری از امور، اعتقاد باید از روی علم باشد مانند توحید و نبوت، اعتقاد به اینها، بدون علم کافی نیست حتی اعتقاد از روی تقلید هم جایز نیست. اگر کسی از هر امری علم به خداوند متعال داشته باشد اعتقاد او به خداوند پذیرفته است و این شخص مسلمان است لازم نیست با استدلال و براهین تفصیلی یقین پیدا کرده باشد بلکه علم شخص با هر سبب و هر برهان و دلیلی که باشد پذیرفته است.

اینگونه نیست که ماهیت اعتقاد، منوط به علم باشد. اعتقاد بدون علم، معقول است و لذا در مجال اعتقاد تعبد به خبر معقول است و به همین دلیل است که ما بحث می کنیم آیا ادله حجیت خبر، اعتقاد بر اساس خبر را اقتضا می کند یا نه؟ و آلا اگر اعتقاد بدون علم ممکن نبود سالبه به انتفاع موضوع بود. حتی اعتقاد با تردید، ممکن است چه برسد به ظن. مرحوم محقق اصفهانی هم این بحث را دارد. اینطور نیست که ماهیت اعتقاد گاهی علم باشد و گاهی بدون علم، اعتقاد تکلیف است. اصلاً اعتقاد یک مقوله و وجودی است غیر از علم. این مطلب را مرحوم اصفهانی به مناسبت بحث از موافقت التزامیه مطرح کرده است. و مطلب درستی است که وجود اعتقاد یک وجود جدای از وجود علم است فقط در برخی موارد، منضم به علم است همانطوری که به غیر علم هم منضم است یعنی اعتقاد منفک از علم است.

نه اینکه ماهیت اعتقاد دو فرد داشته باشد یکی اعتقادی که خودش علم است و یکی اعتقادی که خودش ظن است. ماهیت اعتقاد، غیر از ظن و علم است. ترکیب اعتقاد با ظن و علم، ترکیب انضمامی است نه ترکیب اتحادی. اینطور نیست که هر جا اعتقاد باشد باید علم هم باشد. به نظر ما این بحث هم وجدانی است و هم مبرهن. لذا ما وجدان می کنیم که علم به خدا داریم ولی در عین حال می توانیم اعتقاد داشته باشیم و مسلمان باشیم و می توانیم معتقد نباشیم لذا قرآن می فرماید: «وَجَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ» جحد یعنی عدم اعتقاد، در عین اینکه یقین داشتند.

بحث در این بود که مرحوم آقای خویی فرمودند که طبق مبنای ما در حجیت خبر (حجیت به معنای جعل علمیت) اعتقاد بر اساس خبر لازم است. عرض ما تمهیداً این بود که اگر بنا باشد صرفاً خبری دالّ بر امر اعتقادی باشد اینگونه نیست که لزوم اعتقاد به آن امر، مفروض باشد. چون خبر از یقین که بالاتر نیست اینطور نیست که اگر ما یقین به یک امری داشته باشیم حتماً لازم باشد اعتقاد قلبی هم به آن داشته باشیم. مثلاً علم داریم که دیوار سفید است آیا وظیفه دینی داریم به سفید بودن این دیوار؟ حالا اگر امام معصوم ع سفید بودن دیوار را فرمودند مثلاً با خبر متواتر، آیا همانطوری که مکلف به



اعتقاد به نبوت و امامت هستیم، باید به سفید بودن دیوار هم معتقد باشیم؟ هرگز اینطور نیست و اعتقاد به هر واقعیتی لازم نیست.

حتی اگر آن چیزی که به آن یقین داریم اثر داشته باشد مثل اینکه فلان میوه مضر است باز هم اعتقاد به آن لازم نیست. مگر اینکه در تعارض با فقه قرار بگیرد که اکل مضر حرام است، این یک بحث دیگری است. مثلاً از قول پزشک به مضر بودن یک شیء علم پیدا شده، آیا اعتقاد به مضر بودن آن شیء واجب است؟ و یک وظیفه دینی است؟

اینکه در فقه از خوردن فلان شیء نهی شده است، لازمه آن این نیست که معتقد به آن هم باشد، لذا در اصول تصریح می کنند که آنچه بر ما، واجب است موافقت قطعی است نه موافقت التزامیه. مثلاً وظیفه عملی ما نخوردن خمر است اما اعتقاد و التزام، وظیفه ما نیست. یعنی همان طوری که ما باید معتقد به خداوند متعال باشیم، آیا وظیفه دینی ما این است که معتقد به حرمت خمر هم باشیم؟ اینطور نیست. بلکه خمر حرام است و استحلال خمر، موجب کفر است اما به حسب ادله حرمت شرب خمر، بیش از ترک شرب خمر، واجب نیست. اگر وجوب اعتقاد به حرمت بخواند واجب باشد، دلیل می خواهد. کسی که خمر نمی خورد اینطور نیست که بنا را بر حرمت و مضر بودن خمر گذاشته باشد بلکه ممکن است چون دوست ندارد خمر نمی نوشد. و به هر حال بنا گذاشتن بر شر خمر لازم نیست.

التزام و اعتقاد یک امر اختیاری است شخص می تواند شرب خمر کند و ملتزم به حرمت شرب خمر هم باشد. التزام و عمل از هم منفک هستند و می تواند شرب خمر نکند، هم ملتزم باشد و هم ملتزم نباشد. تلازمی بین عمل و اعتقاد و التزام نیست کاملاً دو واقعیت و دو وجود جدا هستند.

عرض ما این است صرف اینکه معصوم ع کلامی را فرموده باشد ملازم با لزوم اعتقاد به آن نیست. وجوب اعتقاد، یک تکلیف است و می توان گفت بخشی از فقه است. گاهی وجوب اعتقاد به توحید است، اسم آن را توحید و کلام می گذاریم. گاهی وجوب اعتقاد به رجعت است، وجوب اعتقاد به مضر بودن یک شیء است. مضر بودن یا نافع بودن یک شیء امری است و وجوب اعتقاد به آن امر دیگری است و هیچ تلازمی بین این دو امر نیست.

لذا صرفاً یک خبری که متضمن یک امر غیر فقهی است (مانند خبر طبّی) بالاتر از علم به صدور آن از معصوم ع نیست و ملازم با لزوم اعتقاد به آن نیست چه رسد به جایی که علم به صدور آن از معصوم ع نباشد. باید دلیل دیگری غیر دلیل اعتبار خبر باشد که اعتقاد به مضمون خبر را لازم بداند.

بحث در جایی است که اگر علم و قطع به چیز وجود داشت، اعتقاد به آن واجب بود، (مانند رجعت) حال اگر با یک خبر واحد، ظن به آن پیدا شد آیا باز هم اعتقاد به آن واجب است؟ آیا ادله حجیت خبر وافی به دلالت بر جایگزینی خبر، منزله علم است یا نه؟ بحث منوط به وجوب نیست و شامل جواز اعتقاد هم می شود چرا که جواز هم یک حکم شرعی است. شارع می تواند نهی کند از آنچه که به آن علم وجود دارد مثلاً می تواند بگوید با اینکه روز است اما اعتقاد و بنای قلبی به آن نداشته باشید. اعتقاد و بنا گذاشتن، یک امر اختیاری است اعتقاد را برای آن امور مقدس بگذارید و بر هر شیئی بنای قلبی نگذارید و به آن عقیده نداشته باشید. شارع می تواند بگوید با اینکه یقین به یک شیء داری ولی اعتقاد به آن پیدا نکن، شاید اینطور موردی نباشد اما شارع می تواند در این مورد نهی از اعتقاد کند. چونکه اعتقاد و بنای قلبی، یک فعل اختیاری است و می تواند موضوع یا متعلق احکام خمسه باشد. حالا شارع در موردی که یقین داریم نگفته که اعتقاد نداشته



باشید اما می توانست بگوید. بحث ما در این نیست که آیا شارع این را گفته یا نه، بلکه بحث در این است که شارع می توانست نهی از این اعتقاد کند.

عرض ما این است که به صرف اینکه یک امر تناسب با امور اعتقادی دارد مثل رجعت، قیام خبر بر آن، ملازم با وجوب اعتقاد به آن نیست. بلکه برای لزوم اعتقاد، نیاز به دلیل دیگری داریم. محل بحث جایی است که اگر علم به چیزی می داشتیم، اعتقاد به آن واجب بود، آیا با قیام خبر بر آن، آن اثر علم بار می شود یا نه؟ که طبق مبنای جعل علمیت، اثر علم بر آن بار می شود.

اما مرحوم آقای تبریزی در اینجا، بعد از تعرض به کلام مرحوم آقای خویی، با ایشان مخالفت می کند هرچند مبنای ایشان در حجیت خبر با مرحوم آقای خویی یکی است. ادامه بحث را در جلسه بعد مطرح خواهیم کرد.

مرحوم شیخ در رسائل دارد که تشخیص موارد وجوب اعتقاد مبتلا به اشکال است ایشان به مواردی از باب «حادی عشر» که در آنجا به عنوان اعتقاد ذکر شده اند اشاره می کند و می فرماید وجوب اعتقاد به برخی از آن تفصیل مشکل است حتی اگر یقین به آنها باشد تا چه رسد به اینکه مفاد خبر و ظنی باشد. مرحوم شیخ این بحث را ذیل دلیل انسداد مطرح کرده اند. شاید در کلام آقایان قبل از شیخ هم مطرح شده باشد. میرزای قمی بانی دلیل انسداد است.

اینکه در مقام امیرالمؤمنین ع گفته شد که «عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَّهُ قَالَ لِعَلِيٍّ ع لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ»^۱ یعنی بدون حبّ علی ع ایمان ممکن نیست نه اینکه هرکس علی ع را دوست داشته باشد مؤمن است. کما اینکه اگر کسی بغض آن حضرت را داشته باشد منافق است ممکن است غیر مؤمن هم علی ع را دوست داشته باشد. این شرط لازم برای ایمان است نه شرط کافی. در روایات دارد که دشمن علی ع است طیب مولد ندراد و در صدر اسلام، کسانی به فرزندان خود شک داشتند و به آنها امیر المومنین را نشان می داند و از آنها می پرسیدند آیا این شخص را دوست دارید؟

والحمد لله ربّ العالمین

۱. وسائل الشیعة؛ ج ۲؛ ص ۳۱۹.